

فصل اوّل

اسلام و انقلاب اسلامی

علم دین، با کم‌گشتن جان است
ز زبان عبتل حسن انسان است
حقیقه، سنائی



زیبا زیستن

اسلام، دینی جهانی است و پیامبر آن (ص)، پیام آور رحمت و سعادت برای جهانیان است. سخنان سرشار از حکمت پیامبر بزرگوار اسلام (ص)، مرز مکانی و رنگ روزگار ویژه‌ای ندارد. طنین دلنشین کلام ایشان، فراتر از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان‌های پاک، پیوسته مشتاق شنیدن آن هستند.

پیام پیامبر (ص)، گنجینه و آبخوری است که انسانیت، همواره برای تازگی و شکوفایی و شکوه‌مندی خود، بدان نیازمند است.

در این درس، بخشی از سفارش پیغامبر اعظم (ص) به «ابوذر» را می‌خوانیم:
ای ابوذر، خداوند متعال به سیمای ظاهر و درایی‌ها و گفته‌هایتان نمی‌نگرد، بلکه به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد.

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار:

جوانی‌ات را پیش از فرا رسیدن پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری، بی‌نیازی‌ات را پیش از نیازمندی، آسایش‌ات را پیش از گرفتاری و زندگی‌ات را پیش از مرگ.

ای ابوذر، اگر درباره‌ی چیزی که به آن علم نداری، از تو پرسیده شود، بگو نمی‌دانم تا از پیامدهای ناگوار آن در امان بمانی.

ای ابوزر، سخنان بیوده گموی و به اندازه‌ی نیاز، سخن بگویی. گشاده‌روی و خندان باش که
خدای، تعالی، گشاده‌روی و آسان‌گیر را دوست دارد.

ای ابوزر، هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد است.
هر که حاجت مسلمانی روا کند، هم چنان باشد که همی عمر را خدمت کرده باشد. برادر
خویش را نصرت کن اگر ظالم بود یا مظلوم، بازداشتن وی از ظلم، نصرت وی بود.
مثل مؤمنان، جمله، چون یک تن است چون یک اندام را رنجی رسد، همی اندام‌ها
آگاهی یابند و رنجور شوند.

ای ابوزر، مبادا با برادر مسلمانان قهر کنی، زیرا کردار شایسته در هنگام قهر، به درگاه
پروردگار پذیرفته نمی‌شود.

مؤمن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش‌تر از گنجشک در قفس، تلاش می‌کند.

پیام پیامبر، مجموعه‌ی نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و سخنان حضرت محمد (ص)





۱- ابیات زیر از سعدی با کدام قسمت درس ارتباط دارد؟

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش زیات کوم برند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

۲- منظور از این سخن «برادر خویش را نصرت کن اگر ظالم بود یا مظلوم»، چیست؟

۳- به نظر شما جذاب‌ترین قسمت متن، کدام است؟ چرا؟

۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: در سال‌های گذشته، با «جمله» آشنا شدید و دانستید که جمله از نظر نوع پیام، چهار نوع است: خبری، پرسشی، عاطفی و امری.

هم‌چنین گفتیم که جمله از **نهاد** و **گزاره** تشکیل می‌شود.

اکنون به جمله‌های زیر توجه کنید:

— اسلام، دینی جهانی است.

نهاد فعل

گزاره

— خدای، تعالی، گشاده‌روی را دوست دارد.

نهاد

فعل

گزاره

همان‌گونه که خواندیم گزاره از اجزایی تشکیل می‌شود که **فعل** جزء اصلی آن است. آیا بقیه‌ی اجزای گزاره را به یاد دارید؟ در جمله‌های بالا چه اجزایی از گزاره آمده است؟
نکته‌ی دوم : پیش از این با تفاوت «زبان» و «ادبیات» آشنا شدیم و دانستیم که هرگاه بخواهیم منظور خود را زیباتر و دل‌نشین‌تر بیان کنیم؛ از ادبیات بهره می‌گیریم. به همین دلیل است که **ادبیات** را **زبان هنری** یا زبان برتر می‌نامند. در متن ادبی از تشبیه، تشخیص، کنایه، تلمیح، مراعات‌نظیر، امثال و حکم، تضمین و ... استفاده می‌کنیم تا سخن را زیبا و آراسته‌تر کنیم.

کار گروهی

- ۱- از رفتارهای پسندیده که در این درس خوانده‌اید، کدام رفتارها در مدرسه، کاربرد بیش‌تری دارد؟
- ۲- هر گروه برای یکی از موضوعات رفتاری درس، داستان، خاطره یا حکایتی مناسب به کلاس عرضه نمایند.
- ۳- درباره‌ی زیبایی‌های ادبی متن درس، گفت‌وگو کنید.



- ۱- با هر یک از کلمه‌های زیر، یک جمله‌ی زیبا بنویسید.
طنین، مشتاق، کردار، گشاده‌رو
- ۲- برای هر یک از واژه‌های زیر، معادل مناسب دیگری بنویسید.
مظلوم، گنجینه، رسول، خصلت، آبخور، سعادت

- ۳- هم خانواده‌ی واژه‌های زیر را بنویسید.
متعال، ظاهر، ظالم، نصرت، مسلمان
- ۴- نام اجزای مشخص شده‌ی جمله‌های زیر را بنویسید.
- هم‌نشین نیک، بهتر از تنهایی است.
- انقلاب اسلامی، پرتو امیدی را در دل مردم تاباند.
- ما باید مظلوم را یاری کنیم.
- ۵- املا

هنگام نوشتن املا، به انتخاب قلم و کاغذ مناسب، فاصله‌ی چشم با کاغذ، درست نوشتن و شیوه‌ی صحیح به دست گرفتن قلم، توجه شود.

آب و آینه

- ۱ چشمه های خردشان تو رامی شناند
موج های پریشان تو رامی شناند
پرشتشکنی را تو آ آبے . جوابی
ریک های بیابان تو رامی شناند
نام تو رخصت رویش است و طراوت
زین سبب برک و باران تو رامی شناند
هم تو گل های این باغ رامی شناسی
هم تمام شهیدان تو رامی شناند
۵ اینک ای خوب فصل غریبی سرآمد
چون تمام غریبان تو رامی شناند
کاش من جسم عبور تو را دیده بودم
کوچه های خراسان تو رامی شناند

قیصر امین پور



برخیز که عید می‌شان آمد	میلا دکل و بهسار جان آمد
برجان جهان دوباره جان آمد	خاموش مباش زیر این خرقه
سلطان زمین و آسمان آمد	گلزار عیش، لاله باران شد
بشار، که نمخی جهان آمد	آماده‌ی امر و نهی و فرمان باش

امام خمینی (ره)



- ۱- چرا شاعر می‌گوید «فصل غریبی سر آمد»؟
- ۲- در شعر دوم، برای میلاد امام زمان (عج) چه توصیف‌هایی به کار رفته است؟
- ۳- رهبران جامعه‌ی اسلامی، چه نقشی در هدایت مردم دارند؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



- نکته‌ی اوّل : به جمله‌های زیر توجه کنید :
- چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند.
 - او با صفاتر از باغ گل است.
 - شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوا و هوسش غلبه کند. (حضرت علی (ع))

واژه‌ی «خروشان» کلمه‌ی «چشمه‌ها»، «باصفاتر» ضمیر «او» و «شجاع‌ترین» واژه‌ی بعد از خود یعنی «مردم» را توصیف می‌کنند به این نوع واژه‌ها که توضیحی درباره‌ی کلمه‌ای دیگر می‌دهند و یکی از ویژگی‌های آن را بیان می‌کنند **صفت** می‌گویند.

واژه‌ی «خروشان» بدون هیچ نشانه‌ای به کار رفته است اما واژه‌های «باصفاتر» و «شجاع‌ترین»، به ترتیب، دارای نشانه‌های «تر» و «ترین» هستند. این نشانه‌ها برای مقایسه، به صفت‌ها افزوده می‌شوند. به صفت‌هایی که «تر» دارند، **صفت برتر** یا **تفضیلی** و به صفت‌هایی که «ترین» دارند، **صفت برترین** یا **عالی** می‌گویند.

صفت ساده	صفت برتر (تفضیلی)	صفت برترین (عالی)
پاک	پاک‌تر	پاک‌ترین
مهربان	مهربان‌تر	مهربان‌ترین
نیکوکار	نیکوکارتر	نیکوکارترین

صفت‌های برتر و برترین هنگامی به کار می‌روند که بین دو یا چند اسم یا ضمیر، مقایسه‌ای صورت گیرد.

نکته‌ی دوم: با دقت در شعر درس، قافیه و ردیف را مشخص نمایید.

همان‌طور که می‌بینید واژه‌های «خروشان»، «پریشان»، «بیابان»، «باران» و ... کلمات **قافیه** و «تو را می‌شناسند»، **ردیف** به شمار می‌آیند چگونگی قرار گرفتن قافیه‌ها را در نمودار زیر می‌توان مشاهده کرد.

×	×
×
×
×

.....

به این نوع سروده **غزل** می‌گویند. غزل بیش‌تر به بیان احساس و عاطفه، فراق و جدایی و عشق و عرفان و ... می‌پردازد.

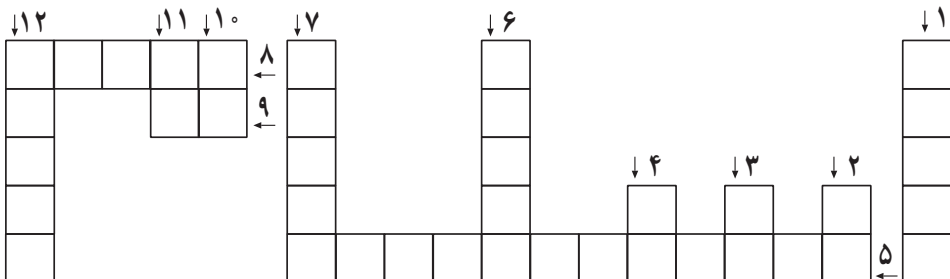
در سال دوم با قالب «قصیده» آشنا شدید. اگر ساختار آن را با «غزل» مقایسه کنید، می‌بینید که طرز قرار گرفتن کلمات قافیه و ردیف مانند هم است.
 اما در دو موضوع زیر با هم تفاوت دارند:
 ۱- معمولاً تعداد ابیات در غزل کمتر از قصیده است.
 ۲- قصیده بیش‌تر به مدح و ستایش و توصیف طبیعت می‌پردازد.



- ۱- درباره‌ی زمان و شناسه‌ی فعل‌های شعر نخست، گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی صفت‌های به‌کار رفته در درس، گفت‌وگو کنید.
- ۳- درباره‌ی زندگی و فضایل حضرت امام رضا (ع) گفت‌وگو کنید.



- ۱- کلمات زیر را با استفاده از صفت‌های مناسب‌گسترش دهید.
- | | | | |
|-------|--------|--------|------|
| رویش | پرشش | می‌لاد | فصل |
| گلزار | بیابان | خراسان | کوچه |
- ۲- یک **تشبیه** و دو **تشخیص** از درس بیابید و بنویسید.
 - ۳- دو بیت از شعر را به دل‌خواه برگزیده، به نثر ساده بازگردانید.
 - ۴- قافیه و ردیف شعر دوم درس را پیدا کنید و بنویسید.
 - ۵- جدول زیر را کامل کنید.



- ۱) دروازه‌ی آن در درس سوم آمده است.
- ۲) یکی از پیشوندها
- ۳) مشق میان تهی
- ۴) نشانه‌ی مفعول
- ۵) بخشی از نام فصل اول کتاب‌های فارسی دوره‌ی راهنمایی
- ۶) اگر برعکس بخوانید کتابتان با آن آغاز می‌شود.
- ۷) فصلی که سرآمد
- ۸) مترادف اصحاب
- ۹) جهت
- ۱۰) نام یکی از سوره‌های قرآن که از آن به نام «قلب قرآن» یاد شده است.
- ۱۱) یکی از ضمایر

۱۲) ... کوشش کن جانم که از جان دوست تو در آید جوانان سعادت مند پند پیروان ما را

حافظ

۵- اشنا

در نگارش اشنا به موارد زیر، توجه کنید:

- ۱- استفاده از آرایه‌های ادبی (تشبیه، تشخیص، تکرار حروف، تلمیح، جناس، سجع و ...)
- ۲- دقت در انتخاب نام و عنوانی زیبا و کوتاه و متناسب

دروازه ای به آسمان

با خود می‌گفتم: از دوازدهم مهر ماه ۱۳۵۹ چه به یاد داری؟ هیچ! آن جا که تو به آن پای می‌نهادی خرمشهر نبود، خونین شهر نیز نبود... این شهر، دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان و تو در جست و جوی دروازه‌ی آسمانی شهر بودی که به کربلا باز می‌شد و جز مردانِ مرد را به آن راه نمی‌دادند.

با خود می‌گفتم: جنگ، برپا شده بود تا «محمد جهان آرا» به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می‌رفت.

یک روز، شهر در دست دشمن افتاد و روزی دیگر آزاد شد. پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند انا حقیقت آن است که زمان، ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند. سال‌ها از آن روزها می‌گذرد و آن جوان بسیجی دیگر جوان نیست. جوانی او نیز در شهر آسمانی خرمشهر مانده است.

انا آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر. کودکان می‌انگارند که فرصتی پایان‌ناپذیر برای زیستن دارند انا چنین نیست و بر همین شیوه، ده‌ها هزار سال است که از عمر عالم گذشته است. فرصت زیستن، چه در صلح و چه در جنگ، کوتاه است؛ به



کوتاهی آن چه اکنون از گذشته‌های خویش به یاد می‌آوریم.

یک روز آتش جنگ، ناگاه جسم شهر را در خود گرفت. آن روزها گذشت اما این آتش که چنگ بر جسم ما افکنده، هرگز با مرگ خاموشی نمی‌گیرد. آن نوجوانان رشید و دلاوران شهید چارده، پانزده ساله اکنون به سرچشمه‌ی جاودانگی رسیده‌اند. آنان خوب دریاقتند که برای جاودان ماندن چه باید کرد. سخن عشق، پیر و جوان نمی‌شناسد.

آیا نوجوانان و چارده - پانزده ساله‌های امروز می‌دانند که در زیر سقف مدرسه‌های خرمشهر در آن روزهای آتش و جنگ چه گذشته است؟

رودخانه‌ی خرمشهر آن روزها هم بی‌وقفه گذشته است و امروز نیز از گذشتن، بازنايستاده است. یک روز ناگهان از آسمان آتش بارید و حیات معمول شهر متوقف شد. کشتی‌ها به گل نشستند، اتومبیل‌ها گریختند و شهر خالی شد. رودخانه ماند و نظاره کرد که چگونه حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، خانه‌های ویران، اتومبیل‌های آتش گرفته و کشتی‌های به گل نشسته سر برآورد. عجب از این عقل بازگونه که ما را در جست و جوی شهدا به قبرستان می‌کشاند!

شور زندگی یک بار دیگر مردمان را به خرمشهر کشانده است. شاید آنان درینابند، اما شهر در

پناه شهداست. خرمشهر شقایق خون رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد. . . .

مسجد جامع خرمشهر قلب شهر بود که می‌تپید و تا بود، مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود و در بی‌پناهی، پناه داده بود و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود و آن‌گاه نیز که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان، ناگزیر شدند که به آن سوی شط خرمشهر کوچ کنند، باز هم مسجد جامع، مظهر همه‌ی آن آرزویی بود که جز در بازپس‌گیری شهر برآورده نمی‌شد. مسجد جامع، همه‌ی خرمشهر بود. قامت استوارِ ایمان ایران شهر بود.



شب آخر، شهید «جهان آرا» یک حرکت امام حسیني انجام داد؛ زمانی که مقرها را در خرمشهر زدند و بچه‌ها در خرمشهر مقری نداشتند و به آن طرف شهر رفتند، او همه‌ی بچه‌ها را جمع کرد و گفت که این جا کربلاست و ما هم بایزیدی‌ها می‌جنگیم. ما هم اصحاب امام حسینیم. تا این را گفت برای همه، صحنه‌ی کربلا تداعی شد. گفت: «من نمی‌توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می‌تواند، بایستد و هر کس نمی‌تواند، برود؛ انا ما می‌ایستیم تا موقعی که یا ما دشمن را

از بین ببریم یا دشمن ما را به شهادت برساند. منتهی هر کس می خواهد، از همین الآن برود...»
 بچه‌ها آن شب همه بلند شدند و او را بغل کردند و بوسیدند و با او ماندند.
 کربلا، قرارگاه عشاق است و شهید سید محمد علی جان آرا چنین کرد تا جز شایستگیان، کسی
 در کربلای خرمشهر استقرار نیابد. شایستگیان آناند که قلبشان را عشق تا آن جا انباشته است که
 ترس از مرگ، جایی برای ماندن ندارد. شایستگیان جاوداند.

جنگ بر پا شد تا مردترین مردان در حسرت قافله‌ی کربلایی عشق نمانند. در پس این
 ویرانی‌ها معارجی به سال ۶۱ هجری قمری وجود داشت و بر فراز آن، امام عشق،
 حسین بن علی (ع)، آغوش برکشوده بود. رزم‌آوران از این منظر آسمانی به جنگ می‌نگریستند که:
 «در هر وجه از این خاک شهیدی به معراج رفته است؛ با وضو وارد شوید». این جمله را یک
 جوان بسجی، مردی از سلاله‌ی جوانمردان بر تابلوی دروازه‌ی خرمشهر نگاشته بود و خود نیز بعدها در
 سال ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

شهید سید مرتضی آوینی



- ۱- به نظر نویسنده با وقوع جنگ تحمیلی چه اتفاقاتی در خرمشهر افتاد؟
- ۲- منظور نویسنده از جمله‌ی «شهر در پناه شهادت» چیست؟
- ۳- چرا «خرمشهر» نماد هشت سال مقاومت معرفی شده است؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : همان‌طور که خواندیم، مهم‌ترین جزء گزاره، «فعل» است و دانستیم که فعل دارای زمان‌های ماضی (گذشته)، مضارع (حال) و مستقبل (آینده) است؛ نیز دانستیم که هر فعل دارای بن و شناسه است. اکنون به این جمله‌ها توجه کنید :

— این شهر دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان (داشت).

— آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر (شده‌اند).

همان‌طور که می‌بینید، در جمله‌های بالا، فعل از آخر جمله حذف شده است. در این جمله‌ها، فعل به این دلیل حذف شده است تا از تکرار بیهوده‌ی آن جلوگیری شود. آیا می‌توانید فعل‌های حذف‌شده‌ی جمله‌های زیر را بگویید؟

— من با دیدن دوستم خوش‌حال شدم و خندان.

— خداوند دوستدار نیکوکاران است و یاور راست‌گویان.

نکته‌ی دوم : به این دو قسمت از متن درس توجه کنید :

— با خود می‌گفتم : جنگ بر پا شده بود تا محمد جهان‌آرا به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می‌رفت.

— جهان‌آرا گفت : من نمی‌توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می‌تواند، بایستد و هر کس نمی‌تواند، برود.

در نخستین جمله، نویسنده با خویش سخن می‌گوید. این نوع را **گفت‌وگوی درونی** یا **مونولوگ** گویند. گفتار یک نفره‌ای که می‌تواند مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد. اغلب نایش‌ها، مناجات‌ها و مرثیه‌ها از این نوع هستند. در جمله‌ی دوم گفت و گو بین افراد صورت می‌گیرد؛ یعنی فرد با شخص یا اشخاص دیگری سخن می‌گوید که به آن **گفت و گو با دیگران** یا **دیالوگ** می‌گویند. در سال پنجم ابتدایی با «دیالوگ» در داستان آشنا شده‌اید. از مونولوگ و دیالوگ به ویژه در داستان‌ها، نمایش‌نامه‌ها و فیلم‌نامه‌ها بسیار استفاده می‌کنند.

کار گروهی



- ۱- منظور جوان بسیجی از جمله‌ی «با وضو وارد شوید» چه بوده است؟ درباره‌ی آن گفت و گو کنید.
- ۲- نمایش نامه‌ی کوتاهی تهیه کنید که در آن از انواع گفت و گو استفاده شده باشد.
- ۳- چه شباهتی میان واقعه‌ی کربلا و جبهه‌های هشت سال دفاع مقدس بوده است؟

مطالعه و پژوهش (۱)



افراد از نظر هوش، فهم، استعداد و حافظه با یکدیگر اختلاف دارند. انسان‌های عاقل و رشید از حافظه‌ی خود بهره‌برداری صحیح می‌کنند؛ ولی دیگران ممکن است حافظه‌ی بسیار نیرومندی داشته باشند، اما نتوانند از آن استفاده کنند. آن‌ها تصوّر می‌کنند، حافظه یک انبار است. انباری که باید دائماً آن را پر کنند، هر چه پیدا کردند آن جا پرت کنند؛ عیناً مانند انبار یک خانه که احیاناً وارد می‌شوی می‌بینی یک تکه حلبی، یک قطعه فلز، یک میز شکسته و یا یک صندلی شکسته در آن جا افتاده است، اما آدمی که عاقل باشد در بهره‌برداری از حافظه‌ی خود دقت می‌کند و اولین کاری که انجام می‌دهد، گزینش و انتخاب است؛ یعنی حافظه‌ی خود را مقدّس می‌شمارد؛ حاضر نیست هر چه شد در آن سرازیر کند. حساب می‌کند که دانستن چه چیزهایی برای او مفید است و چه چیزهایی بی‌فایده است. مفیدها را درجه بندی می‌کند و مفیدترها را انتخاب می‌کند، سپس آن‌ها را به حافظه‌ی خویش می‌سپارد، آن چنان که اماتی را به امینی می‌سپارد، در خود سپردن دقت می‌کند؛ یعنی به‌طور دقیق و روشن آن را وارد ذهن می‌کند و سپس تحویل حافظه می‌دهد.

مثلاً کتابی را مطالعه می‌کند؛ انسان کتاب را بار اول به قصد لذّت می‌خواند در این صورت نمی‌تواند



در مورد مطالب کتاب، قضاوت کند؛ دور دوم می خواند، حتی قوی ترین حافظه ها نیازمند است که یک کتاب مفید را لااقل دوبار پشت سر هم بخواند؛ پس از آن مطالب را تجزیه و تحلیل و دسته بندی می کند و هر مطلبی را با توجه به این که از چه دسته مطالب است به حافظه می سپارد. بعد کوشش می کند که به سراغ کتاب دیگری برود که در موضوع کتاب پیشین است. حتی الامکان تا از موضوعی فارغ نشده است و در حافظه به صورت روشن و منظم نسپرد است، وارد موضوع دیگر نشود.

اشتباه است اگر انسان یک کتاب را مانند یک سرگرمی مطالعه کند و قبل از آن که مطالب کتاب درست جذب ذهن شده باشد و ذهن، فرصت تجزیه و تحلیل پیدا کرده باشد، به کتاب دیگر و موضوع دیگر بپردازد. امروز کتب تاریخی، فردا روانشناسی و پس فردا کتب مذهبی مطالعه کند، همه مخلوط می شوند و حکم انباری بی نظم را پیدا می کند.

انسان خردمند کتابها و مطالبی را که برای خود لازم می داند جمع می کند؛ آنها را مکرراً مطالعه و دسته بندی و سپس خلاصه می کند؛ خلاصه را یادداشت می کند و به حافظه ی خود می سپارد بعد به موضوع دیگر می پردازد.

چنین فردی اگر حافظه اش ضعیف هم باشد از آن حداکثر استفاده را می کند و مثل کسی می شود که کتاب خانه ی منظمی با قفسه های مرتب دارد. کتاب خانه ای که هر قفسه اش به کتاب های معینی در رشته ی خاص مربوط می شود، به طوری که هر کتابی را که بخواهد فوراً آن را می یابد اما اگر غیر از این باشد، همانند آدمی است که کتاب خانه ای با هزارها کتاب داشته باشد اما کتابها را روی یکدیگر ریخته است. هر وقت کتابی را بخواهد؛ دو ساعت باید دنبالش بگردد تا پیدا کند.

امدادهای غیبی، شهید مرتضی مطهری

- ۱- با هریک از کلمه‌ها و عبارات زیر جمله‌های زیبا بسازید.
قافله، محفوظ، حیات حقیقی، منظر، معراج
- ۲- در متن زیر، فعل‌های قابل حذف را مشخص و متن را بازنویسی کنید.
جبهه‌ها سرشار از ایمان بود و عشق بود. رزمندگان نماز می‌خواندند و قرآن می‌خواندند. شب‌های جبهه بر گونه‌ها اشک می‌نشست و بر لب‌ها زمزمه‌ی دعا می‌نشست.
- ۳- نمونه‌ای از «گفت و گو با خود» و «گفت و گو با دیگران» را بنویسید.
- ۴- یک خاطره از دوران دفاع مقدس را از بزرگ‌ترها پرسید و آن را بنویسید.
- ۵- درباره‌ی نقش شهر یا روستای خودتان در دوران جنگ تحمیلی، یک بند بنویسید.
- ۶- املا

کلمه باید توجه داشته باشیم، در نوشتن املا، صدا و حروف پایانی کلمات به ویژه افعال را حذف نکنیم مانند نوشتن «آن‌ها رفتن» به جای «آن‌ها رفتند».



شعرخوانی

رنگ بهاران

۱ دسینه ام دوباره غمی جان گرفته است
اشب دلم بر یاد شهیدان گرفته است
تا خطه های پیش دلم کور سرد بود
اینک بین یاد شما جان گرفته است
در آسمان سینه می من ابر بغض خفت
صحرای دل بهانه می باران گرفته است
از برچه بوی عشق تبخی بود خانه ام
اینک صفای لاله و ریحان گرفته است
۵ دیشب در چشم نجره در خواب می خرید
اشب سکوت نجره پایان گرفته است
اشب فضا می خانه می دل بسزودنی است
در فصل زرد رنگ بهاران گرفته است

از آسمان بنز بلمان براتی

۱- شاعر در باورقی کتابش آورده است: این مصرع را از شهیدی به یاد دارد.



حکایت

سیرت سلمان

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رُعا یا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این تو بره‌ی کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر. سلمان برداشت. چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: «امیر است». آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد. سلمان گفت: «به سه وجه این کار از برای خود کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار. اول آن که تکبیر از من دفع شود؛ دوم آن که دل تو خوش شود؛ سیم آن که از عهده‌ی حفظ رعیت بیرون آمده باشم».

روضه‌ی خُلد، مجد خوانفی

علم و فرهنگ

بدانش فزای و بیزدان کرای
که او باد جهان تو را رینمای
فردوسی



جوانان و فرهنگ



حکیم و تاریخ‌نویس یونانی، حدود دو هزار و پانصد سال پیش درباره‌ی نوع تربیت جوانان ایران می‌نویسد: «به فرزندان خود، تقوا و فضیلت می‌آموزند، همان‌گونه که دیگران خواندن و نوشتن را ... در قوانین ایران کوشش می‌شود که افراد، تربیتی پیدا کنند تا آنان را پیشاپیش، از دست یازیدن به کارهای سنگین و شرارت‌آمیز باز دارد». آن‌گاه موارد آموزش به کودکان را برمی‌شمارد؛

«دادگری، اعتدال و قناعت، آیین رزم و شکار، خوگرفتن به سختی و پرورش تن و



روان، هر دو...»

اما هم او در پایان کتاب خود از انحطاط حکومت ایران نیز حرف می‌زند که در غرور و غفلت غرق شدند و سرانجام متهور چهل هزار سرباز مقدونی گردیدند. وی یکی از علت‌های اقتدار ایرانیان را توجه به تربیت جوانان می‌داند؛ یعنی سخت‌کوشی، انضباط و استحکام اخلاقی.

بدیهی است که امروزه مسئولیت ما پیچیده‌تر و سنگین‌تر است؛ زیرا آموزش و تربیت به میان عامه‌ی مردم کشیده شده است و علاوه بر آن، ما با دنیایی پر از رقابت و کشش و کوشش سروکار داریم و توقع مردم ما آن است که یک زندگی آرام و آبرومند برای آنان فراهم شود. اگر پرسیده شود که آینده‌ی یک کشور چگونه خواهد بود، در یک کلمه باید جواب داد: بسته به آن است که جوانانش چگونه تربیت شوند.

ایران امروز دو خصوصیت دارد: یکی آن که کشور بسیار جوانی است. میلیون‌ها دانش‌آموز دارد که چند سال دیگر همگی از نوجوانی به جوانی پای می‌نهند؛

دوم آن که خصوصیت طبیعی و اقلیمی آن به گونه‌ای است که با کار و کوشش می‌تواند آباد بماند. یک سرزمین، هر چند هم از لحاظ منابع زیرزمینی یا داده‌های طبیعی غنی باشد، بارآورد نمی‌شود مگر آن که نیروی انسانی در آن به صورت فراگیر به کار افتد. ذخایر زیرزمینی روزی به پایان می‌رسند،



زمین زراعتی نیز باید به روش علمی به کار گرفته شود تا بیشترین حاصل را بدهد. در کشور کم بارانی چون ایران، نوع کاربرد آب و جلوگیری از هدر رفتن آن، مراقبت خاصی لازم دارد. به سبک قدیم تولید کردن، لازمه اش زندگی کردن به سبک قدیم است ولی این کار مقدور نیست، چنان که سعدی می گوید:

چو دخلت نیست، خرج آسته تر کن که می خوانند ملاحان سرودی :

اگر باران به کوبستان نبارد به سالی دجله کردد حساک رودی

بنابراین سرنوشت اکنون و آینده ی کشور در گرو آن است که جوانان امروزش چه اندازه کارایی و قابلیت داشته باشند که آن خود از دانش و مهارت و فرهنگ، مایه می گیرد.

اکنون نیازهای دوران جدید، چاره جویی های تازه ای می طلبد و این نیازمند آن است که دختران و پسرانی که برای تحویل گرفتن کشور آماده می شوند، توانایی راهبرد آن را داشته باشند.

اگر فرهنگ جوان و طرز دید او پایه و مایه ای گرفته باشد، می تواند گشایشی در درون او پدید آورد و به بالش و رویش بیخاند، در غیر این صورت، آشفتنگی ذهنی ایجاد می شود.

جوان به سبب شوق جوانی و امیدهایی که دارد، نگران آینده‌ی خود است. با این همه، در هیچ دوره، جوان ایرانی به این اندازه سرزنده نبوده، میل به کوشندگی و آگاهی نداشته، مشتاق به یاد گرفتن، به سیاست، به رسیدن به نوعی سامان عقیدتی نبوده است.

ذهن جوان با کتاب که عمده‌ترین وسیله‌ی آموزش است، پرورش می‌یابد. ولی وقت و عادت کتاب‌خوانی در زندگی جوانان، نظم و برنامه‌ریزی بهتر و سنجیده‌تری را می‌طلبد.

جوان ایرانی نیاز دارد که در وهله‌ی اول، خود و تاریخ و فرهنگ دینی و ملی خود را بشناسد، سپس با جریان‌های عمده‌ی فکری جهان آشنا گردد و بدین گونه دارای قریحی نقد و تحلیل گردد. اگر دید روشن نسبت به جهان و کشور خود نداشته باشد، مهارت و تخصص هم به کار وی نخواهد آمد.

از طریق آشنایی با گذشته‌ی کشور است که جوان ایرانی درمی‌یابد که از کجا آمده و به کجا می‌رود. ادبیات یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ ایران است. تاریخ و فرهنگ ادبی این سرزمین سرشار از آموزه‌های اخلاقی، دینی و حکمی و آیین زندگی است. جوانان باید از این آسب‌خورهای پاک و زلال فرهنگ ایرانی، برای آبادانی میهن خویش بهره‌گیرند.

در شاهنامه نیز بر همین موضوع تأکید شده است:

کهرابی بنرزار و خوار است و ست به فرسنگ باشد روان، تندرست

جوان ایرانی باید بداند که برای چه سرزمین و آینده‌ای کار می‌کند. آینده، بسیار پرتوقع و سختگیر است و به هر سواری رکاب نمی‌دهد. بزرگ‌ترین غفلت که بهای گرانی باید برایش پرداخت، غفلت از آینده است. همه‌ی این‌ها به چگونگی بهره‌گیری از وقت بازمی‌گردد:

قدر وقت ارزشمند و کاری کند بس خجالت که از این حاصل ایام بریم

حافظ

محمد علی اسلامی ندوشن با اندکی تغییر تخلص



- ۱- جوانان ایرانی برای پیشرفت در آینده، چه وظیفه‌ای دارند؟
- ۲- منظور از «آینده به هر سواری رکاب نمی‌دهد» چیست؟
- ۳- شما چه طرحی برای پیشرفت آینده‌ی ایران دارید؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : هرگاه شاعر یا نویسنده، مصراع یا چند بیت یا سخن شاعر یا نویسنده‌ی دیگری را در ضمن شعر یا نوشته‌ی خود بیاورد، به آن **تضمین** می‌گویند.

گاهی در تضمین، شاعر و نویسنده به نام شاعر یا نویسنده‌ای که از او مصرع یا بیت یا سخنی آورده، اشاره می‌کند و گاهی نیز به این دلیل که شعر یا نوشته بسیار مشهور است، به گوینده‌ی آن اشاره نمی‌شود :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 «میا زاموری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»
 سعدی

در نمونه‌ی زیر، شهریار در شعر «ای وای مادرم» می‌گوید:

نه، او مرده است که من زنده‌ام بنور او زنده است در غم و شعر و خیال من...
 آن شیر زن بیرون او شیر یار زار «برگزینم و آن که دلش زنده شده به عشق»

که آخرین مصراع این شعر از حافظ شیرازی است.

نکته‌ی دوم: به جمله‌های زیر توجه کنید:

— حکیم و تاریخ‌نویس یونانی حدود دو هزار و پانصد سال پیش درباره‌ی نوع تربیت جوانان ایران می‌نویسد:
 «به فرزندان خود».

— حضرت علی (ع) می‌فرماید: «فرصت‌ها چون گذر ابر می‌گذرند، آن‌ها را دریابید».

دو فعل «می‌نویسد» و «می‌فرماید» فعل مضارع هستند. می‌دانیم فعل مضارع نشان‌دهنده‌ی انجام کار در زمان حال یا آینده است اما در جمله‌های بالا به انجام کاری در زمان گذشته اشاره می‌کند.

وقتی برای سخن کسی که در زمان گذشته به سر می‌برد زمان مضارع به کار می‌بریم، به معنای این است که آن شعر یا سخن و گوینده‌ی آن هم چنان زنده و اثرگذار است.

کار گروهی



- ۱- تفریح و شکل آموزش جوانان امروز و جوانان گذشته را مقایسه کنید.
- ۲- درباره‌ی دو بیت سعدی در متن درس بحث و گفت و گو کنید.
- ۳- شعری را از کتاب سال اول راهنمایی بیابید که در آن تضمین به کار رفته باشد.



- ۱- با کلمه‌ها و ترکیب‌های زیر با توجه به آن چه در کمانک آمده است جمله بسازید.
فرهنگ (جمله‌ی نهی) ، شرارت‌آمیز (جمله‌ی عاطفی)
انحطاط (جمله‌ی پرسشی) ، مقهور (جمله‌ی خبری)
- ۲- نقشه‌ی ایران را بکشید و دو جمله‌ی زیبای متن درس را که درباره‌ی ایران و ایرانی است در آن بنویسید.
- ۳- سه جمله مثال بزنید که در آن‌ها فعل مضارع در معنای فعل ماضی به کار رفته باشد.
- ۴- ده کلمه‌ی دشوار از درس بیابید و آن‌ها را در یک بند به کار ببرید.
- ۵- اشا

- ۱- در یک متن می‌توان از گفت‌وگوی درونی (مونولوگ) و گفت و گوی با دیگری (دیالوگ) بهره برد.
- ۲- پس از نوشتن اشا برای اصلاح متن لازم است آن را یک بار با صدای بلند و یک بار به آرامی اما دقیق بخوانیم.

دانایی



۱. بدان کوش تا زود داناشوی
۲. زود انما شوے زود والا شوی
۳. نذ انما تر آن کس که والا تراست
۴. ز دانشندان باز جویند راه؟
۵. ز دانشندان کس که والا تراست
۶. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۷. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۸. اگر چه بماند دیر و دراز
۹. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۰. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۱. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۲. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۳. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۴. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۵. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۶. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۷. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۸. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۱۹. ز دانشندان کس که بر تخت گاه
۲۰. ز دانشندان کس که بر تخت گاه

که دانش ز تکی پناه آورد

چو براه کردے بہ راہ آورد

بو شکر بختی

۱ علم بال است مرغ جانت را

بر سپر او بزد روانت را

دل بی علم چشم بی نورست

مرد نادان ز مردے دورست

نیست آب حیات جز دانش

نیست باب نجات جز دانش

دل شود کر بے علم بیننده

راہ جوید بہ آفریننده

۵ آن چه در علم بیش می باید

دانش ذات خویش می باید

اوصی مرادای



- ۱- علم در این دو شعر به چه چیزهایی تشبیه شده است؟
- ۲- مفهوم حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» با کدام بیت ارتباط دارد؟ چرا؟
- ۳- دانایی چه تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی دارد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: در دوره‌ی ابتدایی و درس یازدهم سال دوم راهنمایی، با **مخفف** و علت استفاده‌ی آن آشنا شدیم. مثلاً دانستیم که «برون» مخفف «بیرون» و «سیه» مخفف «سیاه» است. در زبان فارسی کلمه‌های دیگری نیز وجود دارد که **چند شکل شبیه به هم** دارند و از آن‌ها در موقعیت‌های مختلف استفاده می‌شود:

– جاودان، جاویدان، جاودانه

– هوشیار، هشیار

– آینه، آیینه

– پرهیزکار، پرهیزگار

یادآوری: همیشه این کلمه‌ها را به جای یکدیگر نمی‌توان به کار گرفت. همان‌گونه که در سال گذشته

خواندید؛ گاه شاعران برای حفظ وزن و آهنگ شعر خود یکی از این نمونه‌ها را انتخاب می‌کنند.

اکنون اولین و آخرین کلمه‌ی بیت پنجم را با شکل دیگر بخوانید؛ چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

نکته‌ی دوم: در سال‌های گذشته با غزل، رباعی، قطعه، قصیده، ترجیع‌بند آشنا شده‌اید.

اکنون با یکی دیگر از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. هر دو شعری که در این درس خواندیم،

چه ویژگی مشترکی در قالب شعری دارند؟ با اندکی دقت متوجه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت

دیگر متفاوت است.

- | | |
|---------|---------|
| ○ | ○ |
| □ | □ |
| × | × |
| ◇ | ◇ |

به این قالب «مثنوی» می‌گویند. مثنوی معمولاً بلند و طولانی است. از مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی می‌توان «شاهنامه‌ی فردوسی»، «بوستان سعدی»، «مثنوی مولوی» و «لیلی و مجنون نظامی» را نام برد.



- ۱- دست‌یابی به علم در گذشته و امروز چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟
- ۲- دو شعر درس را با هم مقایسه کنید. شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را بگویید.
- ۳- یکی از مثنوی‌های معروف را انتخاب کنید و بخشی از آن را در کلاس بخوانید.



- ۱- با هر یک از ترکیب‌های زیر جمله‌ای بنویسید.
آب حیات، راه نجات، مرغ جان، بخرد هوشیار
- ۲- یکی از تشبیهات شعر اوحدی مراغه‌ای را بنویسید، عناصر تشبیه را مشخص کنید و رابطه‌های آن‌ها را توضیح دهید.
- ۳- چهار بیت اول شعر بوشکور بلخی را به نثر بازگردانی کنید.
- ۴- شکل دوم کلمات زیر را بیابید و با هر یک از آن‌ها جمله‌ای بسازید.
آشیانه، جاروب، میهمان
- ۵- املا

کلمه در املاهای کلمات مرکب، نوشتن هر دو شکل (جدانویسی و سرهم نویسی) درست است. مانند: خوش حال / خوشحال، کتاب‌خانه / کتابخانه

موش و کربه

آورده‌اند که در اطراف فلان شهر، درختی بود و زیر درخت، سوراخ موش و نزدیک آن کربه‌ای خانه داشت و صیتادان، آن جا بسیار آمدند. روزی، صیتاد دام بنهاد، کربه در دام افتاد و بماند و موش به طلب طعمه از سوراخ بیرون رفت. به هر جانب برای احتیاط چشم می‌انداخت. ناگاه نظر به کربه افکند، چون کربه را بسته دید، شادگشت. در این میان از پس نگریست؛ را سویی از جهت او کمین کرده بود، سوی درخت التفاتی نمود، بومی قصد او داشت، بترسید و اندیشید که اگر باز کردم، راسودر من آویزد و اگر در جای خود قرار گیرم، بوم فرود آید و اگر پیش تر روم کربه سر راه است. با خود گفت: در بلاها و انواع آفت، باز است و هیچ پناهی مرا به از سایه‌ی عقل و هیچ کس دستگیرتر از سالار خرد نیست و مرا هیچ تدبیر، موافق تر از صلح کربه نیست که در عین بلا مانده است. پس نزدیک کربه رفت و پرسید که حال چیست؟ کربه گفت: «مقرون به ابواب بلا و مشقت».



موش گفت: «من همیشه به غم تو شاد بودم و ناکامی تو را عین شادکامی خود شمردم. لکن امروز شریک توام در بلا، بدان سبب مهربان گشته‌ام و بر خرد و فراست تو پوشیده نیست که من راست می‌گویم و نیز را سورا بر اثر من و بوم را بر بالای درخت می‌توان دید و هر دو قصد من دارند، اکنون مرا ایمن گردان تا به تو پیوندم و بندهای تو همه بَرُم و فرج یابی، این ملاطفت پذیر که عاقل در مهمات، توقف جایز نشمرد». چون کربه سخن موش بشنود، شاد گشت و گفت: «سخن تو، به حق می‌ماند و من می‌پذیرم و امید دارم که هر دو را به یمن آن، خلاص پیدا آید». آن‌گاه موش پیش تر آمد، کربه او را گرم پیرسید و را سو و بوم هر دو نومید برفتند و موش به آهستگی، بندها بریدن گرفت.

کربه گفت: زود ملول شدی و چون بر حاجت خویش پیروز آمدی مگر نیت بدل کردی و می‌اندیشی؟ و باید شناخت که سوگند دروغ، عمر و اساس زندگی، زود با خلل کند.

موش گفت:

کبرس که در وفای تو سوگند بستند پشت و پیش به زخم حادش شکسته باد

و من به آن چه قبول کرده‌ام، قیام می‌نمایم. من تمامی بندهای تو می‌بُرَم و یک عقده را برای گرو جان خود نگاه می‌دارم.

موش، بندها برید و یکی که عمده بود، بگذاشت و آن شب بودند. با دادان که اندک اندک پرتو خورشید نمایان گشت، صیاد از دور پدیدار آمد. موش گفت: «وقت آن است که باقی ضمان خود به ادا رسانم» و آن عقده برید و کربه پای‌کشان بر سر درختی رفت و موش در سوراخ خزید و صیاد نومید بازگشت.

کلیله و دمنه، نصرالله منشی، با اندکی تغییر

- ۱- چرا موش تصمیم گرفت که با گربه دوست شود؟
- ۲- منظور جمله‌ی «عاقل در مهمات توقف جایز نشمرد» چیست؟
- ۳- پیام نهایی و اصلی داستان چیست؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : به جمله‌های زیر توجه کنید :

– صیّادان بسیار آن‌جا آمدندی. (می آمدند)

– من همیشه ناکامی تو را عین شادکامی خود شمردمی. (می شمردم)

همان‌گونه که می بینید در تتر گذشته گاه به جای «می» در آغاز **فعل ماضی استمراری**، «ی» در

پایان فعل افزوده می شده است :

می آمدند ← آمدندی

می رفتم ← رفتمی

اگر در این درس و متن‌های مشابه دقت کنید، تغییر زبان فارسی را در طی قرن‌ها احساس

می کنید. اکنون بگویید فعل‌های جمله‌های زیر را امروز چگونه به کار می‌برند؟

– روزی صیّاد دام بنهاد.

– موش به آهستگی بندها بریدن گرفت.

یکی از تحولاتی که در زبان فارسی امروز مشاهده می‌کنید، تغییر شکل یا معنای فعل هاست.

نکته‌ی دوم : در سال‌های گذشته، با جان‌بخشی به اشیا (تشخیص) و نماد و داستان‌های

رمزی و نمادین آشنا شدیم و دانستیم که شاعران و نویسندگان با استفاده از تشخیص و نماد بر زیبایی و

تأثیرگذاری نوشته‌های خود می‌افزایند. در ادبیات همه‌ی ملّت‌ها، داستان‌هایی وجود دارد که قهرمان

آن‌ها، حیوانات هستند. در این داستان‌ها، حیوانات، رفتار، گفتار و شخصیت‌هایی همچون انسان دارند

و در حقیقت نماینده‌ی شخصیت‌های انسانی در داستان‌ها هستند؛ به این گونه داستان‌ها، **داستان حیوانات** یا **فابل** (fable) گفته می‌شود. *کلیله و دمنه*، *مرزبان‌نامه* و *موش و گریه‌ی عبید زاکانی* از مشهورترین فابل‌های ادبیات فارسی هستند.

کار گروهی

- ۱- درباره‌ی حزم و دوراندیشی در دوستی با دوستان و برخورد با دشمنان گفت و گو کنید.
- ۲- نثر این داستان چه تفاوتی با نوشته‌های امروزی دارد؟
- ۳- یک نمونه‌ی دیگر از داستان حیوانات را به شکل نمایشی در کلاس اجرا کنید.

مطالعه و پژوهش (۲)

هیچ کس نیست که با پرسش‌هایی مواجه نباشد. هر روز با نگاه به پدیده‌ها و دیدن صحنه‌ها یا هنگام فکر کردن، سؤالاتی برای ما پیش می‌آید. پاسخ این پرسش‌ها را چگونه و از کجا دریافت می‌کنیم؟ پژوهش و تحقیق، مسیر درست و علمی برای یافتن پاسخ پرسش‌هاست و چون دانستن، ارزشمند و شیرین و زیباست، پژوهش و تحقیق یکی از زیباترین و بهترین کارهاست.

نخستین گام در پژوهش آن است که سؤال یا مسئله‌ی خود را درست و روشن مطرح کنیم؛ یعنی بدانیم دنبال چه چیزی هستیم و سپس با دانستن و شناخت مسئله به جست و جوی منابع مفید بپردازیم. منابع اطلاعاتی برای پژوهش را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- منابع مکتوب؛ مانند منابع کتاب‌خانه‌ای و منابع رایانه‌ای؛
- ۲- منابع غیرکتاب‌خانه‌ای؛ مانند پرسیدن از دیگران، مشاهده‌ی فیلم‌های مستند و سینمایی و

عکس.

برخی نیز منابع را به سه دسته‌ی شنیداری، دیداری و رایانه‌ای تقسیم می‌کنند. برای استفاده از هر یک از منابع باید روش استفاده از آن را یاد گرفت. مثلاً برای استفاده از کتاب و کتاب‌خانه باید نحوه‌ی تقسیم‌بندی کتاب‌ها و شیوه‌ی استفاده از آن‌ها را یاد بگیریم.



- ۱- چند کلمه‌ی هم معنا در درس پیدا کنید و بنویسید.
- ۲- پایان داستان را به سلیقه‌ی خود تغییر دهید و تمام کنید.
- ۳- یک بند طنزآمیز بنویسید که قهرمانان آن حیوانات باشند.
- ۴- جدول زیر را کامل کنید.

ماضی استمراری (امروز)	می‌گفتم			می نوشتند
ماضی استمراری (قدیم)		سپردندی	بنهادی	

۵- انشا: نقش تدبیر و دوراندیشی در زندگی

- ۱- انشا را می‌توان به شیوه‌ی داستان نوشت.
- ۲- پس از اصلاح متن انشا، مناسب است یک بار دیگر آن را بازنویسی کنیم، در این کار ممکن است چیزی را کم و یا زیاد کنیم.



پژوهشی کوتاه درباره‌ی کتاب کلیله و دمنه انجام دهید.

تَمْرِ عِلْم

یکی از دانشمندان بزرگ گوید: در ابتدای جوانی که به تعلّم اشتغال می‌ورزیدم، در بصره بودم و به غایت دست تنگ. در سر کوجهی ما بقالی بود، چون هر بامداد از کنار او می‌گذشتم، می‌پرسید: کجا می‌روی؟ می‌گفتم به فلان مدرسه و چون شبانگاه باز می‌آمدم، می‌گفت: از کجا می‌آیی؟ می‌گفتم از نزد فلان معلّم؛ و چون من این سخنان را می‌گفتم، می‌گفت: نصیحت مرا قبول کن؛ تو جوانی، عمر بر باد مده و از برای خود پیشه‌ای طلب که نفع آن به تو عاید گردد و کاری بیندیش که سودی داشته باشد. هر کتابی که داری به من ده تا در ظرفی کنم و سبویی آب بر آن ریزم، بنگر که از آن چندان خمیر آید که نانی توان پخت؟ سوگند به خدا که اگر همه‌ی کتاب‌های خود را به من دهی و از من یک گرده نان خواهی، ندهم. هر بار که مرا می‌دید از این سخنان بر زبان می‌آورد و همین نصیحت باز می‌گفت تا من از ملامت او دل تنگ شدم و به جان آمدم. بعد از آن هنوز صبح ندیده به طلب علم از خانه بیرون می‌رفتم و شب هنگام دیرگاه باز می‌آمدم تا از او سرزنش نشنوم و در آن اوقات حال من از دست تنگی و درویشی به مرتبه‌ای رسیده بود که آجر از خانه برمی‌آوردم و وجه معاش می‌ساختم و با این همه از طلب علم فروگذار نبودم.

روزی در خانه، متفکر نشسته بودم با جامه‌ی دریده و پاره شده که خادم بصره بیامد و مرا گفت: حاکم، تو را می‌خواند. گفتم حاکم چه کار دارد با مردی که درویشی و تنگ دستی او به حدّی رسیده که می‌بینی؟! چون در من نگرست و آن هیئت ژولیده و حالت پریشان من ملاحظه کرد، بازگشت و آن چه دیده بود و شنیده، به حاکم باز گفت و بعد از ساعتی باز آمد و با خود چند تخته جامه و کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود، بیاورد و گفت: حاکم فرموده است که تو را به گرمابه برم تا سر و تن بشویی و از این جامه‌ها آن چه تو را خوش آید، ببوشی و بوی خوش به کار ببری و با من به نزد وی آیی. من به غایت خوش دل شدم و حاکم را دعا گفتم و شکر کردم و آن چه فرموده بود به جای آوردم و با خادم به نزد او رفتم، اعزاز کرد و مرا به جایی نیکو بنشانید. پس گفت: تو را برای تعلیم پسر امیر برگزیده‌ام. آماده شو تا به پیشگاه او روی. گفتم: فرمانبردارم، کتاب‌های خود را جمع کنم و روی به پیشگاه آرم.

پس برخاستم و به خانه رفتم و از کتاب‌ها آن چه بدان‌ها نیاز داشتم برگرفتم و باقی را در خانه نهادم

و بامداد روز دیگر، رسول حاکم پیامد و مرا در آن کشتی که از برای من ترتیب داده بودند، سوار کرد و به جانب بغداد روانه گردانید. چون به بغداد رسیدم به خدمت امیر رفتم و بروی سلام کردم. بعد از جواب سلام گفت: «آوازه‌ی دانش‌اندوزی و سعی تو را در طلب علم شنیده‌ام و فرزند خود را به تو خواهم سپرد تا بدو علم پیاموزی و زینهار تا چیزی که حُلُق و خوی او را تباہ کند یا اعتقاد او را فاسد گرداند، نیاموزی؛ شاید که روزی پیشوای مردم گردد». گفتم: «به سر و چشم فرمانبردارم». پس فرمود تا او را حاضر کردند و به من سپردند و مرا با او به سرایی بردند و هر چه نیاز بود از خادمان و فرش و اسباب، از پیش، مرتب کرده بودند و من به تعلیم مشغول بودم و از برای من تحفه‌ها و هدیه‌ها می‌آوردند.

مدتی دراز در بغداد ماندم تا آن‌گاه که امیرزاده قرآن و فقه بیاموخت و در شعر و لغت و تاریخ، استاد گشت. پدر هر سخنی که از فرزند می‌پرسید پاسخ آن را به درستی می‌شنید. پس روزی مرا بخواند و گفت: «ای استاد، خدمتی نیکو کردی و حقی بزرگ بر ما ثابت گردانیدی؛ اکنون وقت آرزو خواستن است، بخواه تا هر خواستی که داری مبذول دارم». گفتم همه‌ی مرادهای من حاصل شده است، پس فرمود تا خلعتی گرانمایه در من پوشانیدند و مالی فراوان از هرنوع آوردند و به من تسلیم کردند، من او را شکر گزاردم و گفتم: اگر امیر صواب داند، اجازه فرماید تا از برای تفرّج به بصره روم و روزی چند آن جا باشم. اجازت داد و من به خرسندی تمام به بصره رفتم.

دیدم که سرایی با شکوه جهت من بنا کرده‌اند و اسباب و آلات بسیار خریده و ناز و نعمت من در میان اهل شهر فاش شده بود. هیچ کس نماند از اهل بصره که به استقبال و دیدن من نیامد. روز سوم، آن بقال را دیدم که با گروهی به دیدن من آمده بودند. بر من سلام کرد و گفت: «چگونه‌ای، ای استاد؟» من از او تعجب نمودم که او مرا همچنان خطاب کرد که امیر. به خیر و خوبی پاسخ دادم و گفتم نصیحت تو را پذیرفتم و کتاب‌هایی که داشتم، جمع کردم و سبویی آب بر آن ریختم و خمیر کردم، چندان خمیر از آن حاصل آمد که این همه نان پخته شد که می‌بینی. او بخندید و گفت: «من در خطا بودم؛ علم اگرچه دیر بار دهد، بار نیکو دهد و صاحب خود را به مقامات رفیع رساند و من از آن غافل بودم.»

فرج بعد از شدت، مُحسَن تنوخی، ترجمه‌ی اسعد دهستانی، با اندکی تغییر و تصرّف

تفکر و تحلیل

۱- انسان چگونه می‌تواند به مرتبه‌ی دانشمندی یا مهارت و استادی در هر کاری برسد؟

۲- علم و دانش در چه شرایطی صاحب خود را به مقامات رفیع می‌رساند؟